# ترس

خاطره احتمال تأثیر

مهم ترین اتفاق برای فراگیری این موضوع همین است که این ترس های کاذبِ تولیدی شیطان بریزه و خیلی راحت -و البته هوشمندانه- تذکر زبانی بدهیم . بهترین راه ریختن این ترس هم یک بار تجربه است و برای تجربه، خواندن این خاطرات

# احیای خود

چندی پیش یکی از دوستان گل ، سر کلاس گفتند که حضرت آقا نهی از منکر زبانی را که سالها با توجیه اینکه بی تاثیر است ترک کرده بودم یا اصلا شروع نکرده بودم واجب و تاثیر گذار می دانند و از همان لحظه بود که عذاب وجدان عجیبی در وجودم نشست ، اما راستش رو بخواید خیلی از این کار کراهت داشتم و از طرف دیگه می ترسیدم آبروریزی بشه و تازه فهمیدم که مشکل شاید از بی تاثیری نبوده بلکه شیطان در جایی لانه کرده .

این بود که تصمیم گرفتم هر طور که هست به این واجب عمل کنم . چند باری وقتی می خواستم نهی از منکر کنم انگار یک نفر دستش رو روی گلوم می گذاشت و فشار می داد که اصلا صدام در نمی یومد تا اینکه یک بار در مترو با همون گلوی فشرده شده این کار رو انجام دادم و دیدم که هیچ کسی هم آبرو ریزی نکرد خلاصه کلی خدارو شکر کردم و کم کم دیگه در این کار وارد شدم.

بعد از اون هم خودمو آماده کردم که ممکنه یک روزی هم اصلا آبرو ریزی کنن بذار بکنند اما تا الان شاید در حدود 100 بار این کار رو انجام دادم اما هیچ کسی بی احترامی نکرده .

حالا می پرسید چرا اینارو اینجا نوشتم؟

1. اگه دوستی فکر می کنه تاثیر نداره اشتباه می کنه چون من بارها تاثیرش رو دیدم.

2. اگر کسی گلوش فشار داده می شه بدونه که خود شیطونه که داره فشار میده.

3. اگر کسی ترسی تو دلش هست بنا به دستور امیر المومنین ع خودش رو در اون بندازه چون توهمش ترسناک تر از خودشه.

4. دوستان تجربیات خودشون رو در اختیار همدیگه قرار بدن.

# مسئولین

وارد مترو شدم...

 باید برم بلیت بخرم.

از محل فروش بلیت، بلیت تهیه می‌کنم ولی فروشنده بلیت زیاد حجابش مناسب نبود.

کلی فکر می‌کنم که الان باید بگم یا یک کار دیگه کنم.

بلیت رو برمی‌دارم و می‌رم جلوتر متوقف می‌شم و به این سوال فکر می‌کنم که "الان وظیفه چیه؟"

از مأموری که کنارهای دستگاه‌های بلیت‌خوان ایستاده می‌پرسم اگر بخواهم در مورد کارکنان ایستگاه مترو تذکری بدهم باید به که بگویم. میگوید به فلانی و به فردی درون اتاق اشاره می‌کند.

خدمت آقای رئیس ایستگاه مترو سلام می‌کنم و ماجرا را می‌گویم.

گفت که کاغذ شکایات را از آنجا بردار و پر کن.

گفتم که رعایت حجاب قانون است و علاوه بر قانون وظیفه شرعی. کاری ندارد که! شما بگویید که حجابشان را درست کنند؛ آنها  هم مطمئنا عمل خواهند کرد.

از اتاق خارج می‌شم و میرم سوار قطار می‌شم.بعد از ظهری که از آن ایستگاه رد می‌شدم مسئولین فروش بلیط حجابشان خوب بود.

در بقیه ادارات و داروخانه ها و بیمارستان ها و مراکز آموزشی و ... هم این روش بسیار جواب می دهد.

# محیط دانشگاه

**چند روز پیش یکی از** بچه های معدن که حالش از وضعیت دو سه تا از خانم ها در آزمایشگاه به هم خورده بود ، به یکی از پسرها گفت تا به اون چند تا دختر که اصلا لباس های مناسبی نداشتن تذکر بده. اون پسره هم رفت تذکر داد و اومد گفت دختره میگه شما چشماتونو درویش کنید. اون موقع منم تو دفتر بودم. با دو سه تا دیگه از بچه ها طرف رو پر کردیم که خلاصه این وضعیت نه در شان دانشگاهه نه در شان خود طرفه. بین قانون و عرف و شرع یکیشو انتخاب کنه. بالاخره این کارش هیچ جوره درست نیست. خودشم بهتر میدونه که بچه های بسیج از همه چشم پاک ترن و داره تهمت میزنه و اگر خودش اصرار داره که دیده بشه و بقیه نگاهش کنن اون یه حرف دیگه س.... اون پسری هم که رابط بود خودش تایید کرد که دیگه اینا گندش رو در اوردن ولی می گفت این حرف ها اثر نداره....خلاصه اون بنده خدا رفت به اون دختره گفت و دیگه خبری ازش نشد تا دیروز! دیروز که چهارشنبه باشه اون پسره اومد دفتر بسیج ما. تا منو دید گفت حاجی دمتون گرم! خیلی باحالید، خیلی باهاتون حال کردم و.... بنده هم با تواضع کامل گفتم: تازه کجاشو دیدی...!!! بعد رفت سر اصل مطلب که اون دختره بود که هفته پیش گفتی بهش تذکر دادم؛ گفتم خب! گفت فردای اون روز اومده بود آستینش که همیشه تا بالای آرنجش بود اومده بود تا دم مچش! کلی حال کرده بود که چقدر اثر داشته دو کلمه حرفش! بعدشم گفت که از این به بعد میخواد تذکر بده.

خاطره برخورد مناسب.....

# شجاعت

شب اربعین، صدای بلند ترانه از باندهای یک مغازه کنار جاده: نهی از منکر و لبخند رضایت امام زمان (عج)

یک لحظه چنان رگ غیرتم باد کرد گفتم این جماعت حالیشون نیست شب اربعینه؟!

آهنگش که در هر زمانی ایراد داره بخصوص این شب! تصمیم گرفتم برم و بهشون بگم/ حالا چی، محیط کاملاً مردونه که مراجعات هم مردونه این جور جاها معمولا مرد یک خانواده مسافر از این مغازه ها خرید میکنه نه زن. این مسائل باعث نشد که تصمیمم رو عملی نکنم. با خودم گفتم خائنم اگر سکوت کنم. برادر که نداشتم . پدر هم اهل این نوع تذکرات نبود اگر میفهمید من میخوام چنین کاری بکنم گردنم رو میزد!! شرایط رو سنجیدم و به مادر گفتم من رفتم بیاید اما نگران بودیم پدر ببینه و ….وای وای وای

دیدم پدر سخت سر را داخل قسمتهای فنی ماشین کرده و همراه مکانیک مشغولند و به قول معروف سوزن بزنی خونشون درنمیاد.

جلدی، بدو رفتم سمت مغازه : و مادرم هم پشت سرم. اول صاحب مغازه فکر کرد خرید دارم چون سوپر بود اما بنده با جرأت تمام گفتم: برادر محترم شب اربعینه! مذهبی و معتقد هم که نباشی اما حرمت امام حسین یه چیز دیگه است درسته؟

مرد جوان انگار که تلنگری خورده باشه فوری گفت بله و صدای ناهنجار آوازه خوانی زن خواننده قطع شد در این لحظه مادرم کنارم بود.

برگشتم سمت ماشینمون و خداروشکر پدر همچنان مشغول تعمیر …

خدارو شکر کردم که وظیفه ام رو انجام دادم. حس بسیار خوبی بود

و اما …. شب در این شهر ماندیم و خوابی دیدم : حضرت امام خامنه ای برای دیدن من سراپا گناه آمده بود یک لحظه آقا آمد مقابلم ایستاد و لبخند رضایت بخشی زد و از دری که کنار دستم بود خارج شد شاید کمتر از یک لحظه بود

از بزرگ اهل سیر و سلوک و کرامتی تعبیر این خواب رو پرسیدم گفت: رضایت امام زمان عج از حرکت امر به معروف و نهی از منکر در مورد سیدالشهدا در

قالب چهره امام خامنه ای وای خدای من چقدر بزرگ است سیدالشهدا و چه ارزشی است حتی کمترین کار برای مقام والایش

یاحسین

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

چی بگم ؟ ... چی بنویسم براتون ؟ ...

بزار یه خاطره تلخ جانسوز بگم براتون ...

یا امیرالمومنین ...

چند هفته پیش سوار اتوبوس شده بودم . شب بود .

یه جوان 26 ساله یا بزرگتر با موبایل آهنگی گذاشته بود .

ما با این همه ... هیچی نگفتیم . یه بچه 14 ساله که مورچه روی صورتش بکسوات می کرد ، گفت آقا خاموشش کن ، این آهنگ حرامه .

اون آقا گفت ناراحتی گوشتو بگیر . اشکالش چیه؟ .

اون پسر گفت تو داری گناه می کنی ، من چرا گوشمو بگیرم؟ خاموشش کن . من وظیفمه باید امر به معروف و نهی از منکرت کنم .

یکی گفت : اشکالش چیه .

اون پسر گفت آهنگ حرومه .

اون آقا گفت برو بابا ... یکی دیگه گفت برو بابا مغزتو شستن ... یکی دیگه گفت : کجای قرآن اومده ... بقیه شروع کردن به خندیدن و پچ پچ کردن و من فقط سکوت

اون بچه یکه و تنها ... کوتاه هم نیومد ....

الله اکبر .... جانش اینجاست ...

اتوبوس ایستگاه ایستاد . نفر جلوی اون آقا پیاده شد . این بچه که چه عرض کنم ، این روح عظیم ، نشست اونجا و گفت : من باید اینو ارشادش کنم .

الله اکبر ... گفت علی ...

گفت ما الگومون امیرالمومنینه . من باید تو رو امر به معروف کنم . تو باید دست از گناه برداری

الله اکبر ... چقدر چقدر قشنگ از علی و آل علی (ع) دم می زد . چقدر زیبا از حق علی دم می زد .

یه نفره اتوبوس رو بهم ریخت ...

بخدا اون شیعست ... منم فهمیدم که بارم خالی خالیه ....

استغفرلله ربی و اتوب الیک

یا الله و یا رحمان و یا رحیم ، بحق علی العفو العفو العفو

اما برام درس شد و فهمیدم اثبات محبت و شیعگی اهل بیت وسط میدون کربلاست ؛ با عمله ، نه پشت منبر و تریبون و کامپیوتر و بنر و سایت و کتاب وووووو......

این ماجرا منو یاد اون داستان انداخت که شخصی ایام محرم بود ، با خودش گفت اگه من کربلا بودم نمی زاشتم تیر به حسین ع برسه .

شب تو خواب خودشو تو میدون کربلا دید . دید دارن سمت آقا تیر می ندازند . رفت خودشو سپر کرد اما زمانی که تیر انداختن سمت آقا ، تیر اول رو ترسید و جای خالی داد و تیر خورد به آقا .

گفت خب تیر دوم . تیر دوم هم همینطور ...

الله اکبر . بخودش اومد دید حسین ع تیربارون شده .

اگه بازم من و یا هر کسی توی امر به معروف و نهی از منکر جای خالی بدیم ، این تیرها به پیکره جامعه مون می شینه .

خیلی جای فکر داره ...

# احتمال تأثیر

9تا پسر به همراه 3 دختر با وضعیت نا مناسب در خیابانهای تهران.

خیلی ترسیدم، دعوا میشه، اثر نداره و .... ولی نتونستم و یه توسل به امام زمان (عج) کردم و رفتم جلو. زدم رو شونه ی گنده ترین پسره و گفتم: آقا میشه یه لحظه وقتتون رو به من بدین.

پذیرفت و رفتیم یه گوشه ای. گفتم: به این خانمهایی که همراهتون هستن، بفرمائید حجابشون رو درست کنند. چون – یه مکث کردم و حواس پسره هم جمع تر شد و گفتم: چون بعضی بهشون نگاههای بد می کنن.

تا این رو کفتم طرف برگشت و ماچ و بوسه و تشکر و ...

# فامیل

نتیجه استمرار در نهی از منکر فامیلی

یه فامیلی داریم که خیلی باهاشون رفت و آمد نداریم

خیلی هم دور نیست؛ اما شاید دو سه ماه یه بار ببینیمشون

به هر حال؛

همسر این فامیلمون خانم با حیا و موقریه

ولی مانتوییه و یه مقداری هم موهاش رو بیرون میذاره

دخترش ولی اصلا حجاب خوبی نداره

این وضع اذیتم می کرد و همش تو ذهنم بود که چطور نهی از منکر کنم؟

اولین باری بود که تو فامیل چنین تذکری میخواستم بدم

با مادرم مشورت کردم

ایشون گفتن اصلا صلاح نیست که مستقیم باشه.

لذا منم ازشون خواستم که کمی رابطه مون رو باهاشون بیشتر کنیم تا این رابطه باعث بشه خود به خود تاثیر مثبت بپذیرند.

با یاری والده – که خدا حفظشون کنه - در عرض دو هفته، سه مرتبه در میهمانی های مختلف دیدیمشون!

قرار گذاشته بودیم که مادرم با دخترش رابطه رفاقتی برقرار کنه.

به فضل خدا این اتفاق هم افتاد و بعد از میهمانی دوم اون دخترخانوم از مادر ما خواسته بود که ببردش به امام زاده ای نزدیک منزلشون.

همون روز رفته بودند و اونجا مادرم در مورد این مسائل در لفافه مطالبی بهش گفته بودن و او هم استقبال کرده بود.

# پوشش مردان

...دیروز در اتوبوس به این فکر می کردم که هنجار شکنی دینی در پوشش برای آقایون چه مصادیقی داره؟
شمردم:
پیرهن کوتاه
شلوار خیلی تنگ
تراشیدن ریش
مو های عجیب غریب
یقه ی خیلی باز
پاچه کوتاه
و البته
چشم چرانی و...
...
در همین افکار بودم که یه آقایی وارد اتوبوس شد.
از سر و صورتش عرق می ریخت و معلوم بود داره آب پز میشه
نگاهم از صورت سر خور روی یقه ی پیرهنش که تا پنج انگشت بالاتر از نافش باز بود و هیچ لباسی هم زیرش نبود.
با خودم گفتم الان وقتشه!
تا فکر تذکر به ذهنم خطور کرد نفسم به عقلم گفت:
**این بنده ی خدا الان گرمشه
تا حدودی حق داره**
عقلم گفت:
**خب از فردا اونایی که گرمشونه لخت مادرزاد بیان تو خیابونا خوبه؟**
نفسم گفت:
**خب اینکه چیزی نیست داری گیر میدی
دو تا دکمه س
به تو چه اصلا**
عقلم گفت:
**خفه شو!**
فلذا بسم الله گفتم و از امام زمان استمداد کردم که طرف شاخ بازی در نیاره و دعوا راه نیفته
سرم رو بردم کنار گوشش گفتم:
**آقا در شان شما نیست یقه تون انقدر باز باشه.**
طرف یه نگاه کرد به یقه ش
گقت: **ببخشید**
دو تا از چهار تا دکمه رو بست
بعد من گفتم: **دمت گرم حاجی
من چون دیدم چهره ت به آدمای با شخصیت می خوره گفتم بگم که اینطوری خوب نیست**
طرف گفت: **کوچیکتم داداش**
منم گفتم :
**چاکرتم
یا علی**
و همه چیز خیلی خیلی خوب و محبت آمیز تمام شد.
تا جایی که دو سه نفر در اطراف که متوجه موضوع شده بودن با لبخند ماجرا رو دنبال می کردن.

# برخورد مناسب امر به معروف خودمان (استاد دانشگاه)

**دانشجو که بودم**، یکی از اساتید (که از قضا رئیس دانشکده هم بود) انگشتر طلا دست می کرد.

خیلی با خودم کلنجار رفتم که چگونه بگویم که ناراحت نشود. در آخر، نامه­ای نوشتم و در باکس استاد گذاشتم، بدون اینکه نامم را ذکر کرده باشم.

جلسه بعد استاد در کلاس، به نامه اشاره کرد و گفت که انگشترش طلا نیست و فقط رنگ طلاست. بعد خوشحالی­اش را از اینکه دانشجویی می­تواند به استادش اینقدر صمیمی تذکر بدهد بیان کرد و متن نامه را خواند.

# روزنامه ها و ....

سلام

یک کار کنید که مفاهيم و تعاليم اسلامىدر فضاى روزنامه شما، احيا شود. طورى شود كه در 7صبح، اسلام حس شود.

برخی از عکس هایی که شما در صفحه اول روزنامه خود قرار می دهید، مناسب نیست.

عکس های بازیگران خانم با حجاب نادرست. (موهای معلوم، آشکار شدن زینتها، آرایش کرده و ...)

این کار شما صحیح نیست. اشتباه است

تصحیحش کنید. از عکس های مناسب استفاده کنید.

جواب روزنامه:

سلام

در کلیت دغدغه شما را قبول داریم ولی ممکن است سهوا دچار لغزش هم شده باشیم.

از جمله عکس گوشواره اول این هفته که اشتباه یکی از پرسنل فنی بود که ویرایش عکس را درست انجام نداده بود.

بیشتر مراقبیم و ترجیح می دهیم صفحه یک مخصوصا کمتر از عکس هنرپیشه های خانم استفاده کنیم.

با تشکر

علی مزینانی

\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جواب جواب ایمیل قبلی

من:

انتظار ما اینه که نظارتهاتون بیشتر و جدیتر صورت بگیره .

روزنامه ای که با این تعداد و در این گستره چاپ و منتشر میشه، نباید دچار اشتباه یکی از پرسنل فنی بشه.

از طرفی در شماره های دیگر شما هم چنین مواردی تا حدودی مشاهده شده

مثل شماره دیروزتون. دقیقا خلاف تیترتون (اقدام پلیس در برابر ارتکاب خلاف دینی و فرهنگی برخی بازیگران خانم)، عکس برخی از این بازیگران متخلف در صفحه اول چاپ شده بود.

این ها موجبات ناراحتی مادران شهدا و دلسوزان و متدینین و مردم می شود.

از توجه شما و پذیرفتن این موارد از جانب شما تشکر می کنم.

جواب روزنامه:

سلام. متاسفانه تاوان اشتباهات سهوی برای یک روزنامه خیلی زیاده.

مطلب دیروز هم اطلاع رسانی از هشدار پلیس بود و خواهشا عکس کوچک هنرپیشه ها که واکنش منفی این بازیگران را برای ما در پی داشته ، به حساب دیگه ای نگذارید.

نمی شد عکس ویرایش شده با حجاب رو بگذاریم و از هشدار پلیس بنویسم! مطمینا علاوه بر خوانندگانی مثل شما و خود بازیگرها ، این بار خود پلیس هم شاکی می شد و متهممان می کرد که تصویر موجه از این افراد کنار هشدار پلیس گذاشته ایم.

در مجموع از توجه تون ممنون